

سریر هفت فلک تخت تست اگر چه کنون

زدست طبع گرفتار چار دیواری

معیاری در شناسائی

زیبائیهای شعر و هنر

پروفیسور فضل الله رضا

دیباچه

هنرمند آزاد و دانشمند بند بر پای

همه میدانیم که در امور عقلی و علمی موازین در دست است که به کمک آنها کم یا بیش میتوان درستی یا نادرستی قضایای مربوط به آن امور را سنجید.

زندگانی وسیع و پیشرفته صنعتی (تکنولوژی) بشر با همه دشواریها و نگرانیها و ناخوشیها که در بردارد از موهبت ترازوی دقیق علم و داوری بی چون و چندان اصول طبیعی برخوردار است. بقول آن دانشمند فرانسوی حقیقت در پاریس و ماریس یکسان است. به بیان دیگر ترکیب اجزاء و عناصر جهان و قوانین طبیعت در نیویورک همان است که در تهران. ساختمان و روش طبیعت در راه جنگ و پراکندگی و ویرانی و آلودگی محیط بر همان منوال است که در طریق صلح و سازندگی و پالایش گیتی از رنجها و دشواریها.

کارگاه جهان دستگاه عظیمی است که میتوانیم توانائی و نیرومندی آنرا برای آسایش یا شکنجه خود و دیگران بکار ببریم. اما برنامه گردشی این کارگاه همچنان است که بتوانیم چرخهای آنرا به خواسته خود یک ثانیه تندتر یا کندتر بگردانیم. گوئی مهندسی حسابدان و معماری خردمند همه چیز را بر مبنای دانش بیکران چنان تعبیه کرده که دستگاه فارغ از همه احساسات و خواستها بر میزان علم محض جاودانه در گردش و در جنبش خلل ناپذیری است.

نه گشت زمانه بفرسایدش نه این رنج و تیمار بگزایدش

باز چنانکه میدانیم در کارهای ذوقی و ادبی و هنری علی الاصول چنان موازین عمومی و جهانی وجود ندارد. یک تاثیر یا قطعه شعر یا پرده نقاشی میتواند مورد قبول و تعلق عدهای قرار گیرد و احیاناً در محضر مردم دیگری ناپسند جلوه کند. حتی ممکن است یک اثر ادبی و هنری در زمانهای مختلف در یک جامعه گاهی نیک و دلپذیر و دوزمان دیگری ناپسند و نارسا شمرده شود. درجات اختلاف نظر و ذوق در میان اهل ادب و فرهنگ هزارها بار بیش از تشتت آراء میان پیروان مکتبهای علوم عقلی و طبیعی است.

در دفتر ادب و هنر، قوانین و دستورها نقش ثابت و جهانی مانند فرمولهای علمی ندارند، سرخوشی ما در میخانه هنر گاهی از آن است که زنجیرهای گران علم و منطق را از دست و پیکر برداریم، دلق بشمینه را هم به یکسو بیندازیم، آزاد و وارسته به پرواز درآئیم، در سرای طبیعت بی بیم و امید بازی کنیم، گاهی لاف در عالم خیال پاک و مجرد به آسمان برویم.

پیااله گیر و بیا ساز عمر خویش دمی

حدیث چون و چرا درد سر دهد ای دل

نقش هنر پهروان آدمی نوعی آزادی و آزادگی نسبی و گهگاهی می‌بخشد که متمم و مکمل ورزش علمی اوست. هنر شربی است که شرف مردمی متفکر خردمند را آشکار میکند. مرد خردپیشه پرمایه را یک جام این شراب آفریننده سرمست و گویا میسازد - گاهی هم میخوارگان کم‌مایه با نوشیدن چند جرعه از این خم بی‌تاب و پرگویی و عربده جوی میشوند .

استقلال داوری در امور هنری هر چند کار فرهنگ و هنر را از نظر فردی و خصوصی دلپذیر و جانبخش مینماید ولی از دید عمومی گاهی در کار نقد و ارزیابی در مکتب معرفت و تالار سخن دشواری به پیش می‌آورد. از ایتروست که مرد دانشی تا می‌تواند از بحث و جدل بی‌سر و ته در امور هنری و اجتماعی پرهیز میکند . او میدانند آنچه که آغاز روشنی ندارد انجام روشن‌تری بدست نمی‌دهد . او میدانند که در خانه هنر نباید «طرف کله کج نهاد و تند نشست» بعکس باید معتدل و آزاده و سرخوش بود و با کشادگی خاطر به همه‌جا از داد که از معشوق خود سخن بگویند و گاهی معشوق دیگران را نادیده بگیرند .

بسیاری از ما وقتی به اثر هنری علاقه بسیار یافتیم چنین می‌پنداریم که آن اثر باید همگان را سرمست کند و ارزش جهانی داشته باشد ، یعنی همه مردم جهان آنرا پسندند . از ایتروست که اهل ذوق و ادب هر دیار گاهی بعضی محصولات هنری فرهنگ خود را به تعصب «بزرگترین و برترین» آثار جهان می‌شمارند . گاهی کاربرد آن برای افزایش اعتبار خود یا کشور خود نویسندگان و گویندگان را از دور و نزدیک دعوت میکنند که اثری را که مورد نظر ایشان است مانند گوهر یکدانه و مثلک سخن بیاورند عرضه کنند بخشی از آثار هنری و ادبی که در شمار افتخارات ملل نامیده میشود نیز از همین مایه سرچشمه میگیرند. همه بالطبع این واقعیت را زود فراموش میکنیم که ارزش امور هنری نسبی است و به ذوق و حال امروز و سوابق ما بستگی دارد . فرهنگ ملت و محیط هر یک از ما را از کون کوی گاهی بطور ناخودآگاه به نقش‌های هنری معینی دل‌داده و پای بند میکند .

در کار ادب و هنر اگر معیارهایی هم بدست نمانند البته مانند پای‌بسته‌های علمی حساب شده نیست و معیارها و نقدهای ادبی بیشتر برای پهروان مکتب معینی معنی دارد و پذیرش جهانی نخواهد داشت . ضرور هم نیست که مردم جهان در نقد شعر و ارزیابی هنری هم آواز باشند چنین کارگاه نقد هنری بساعت منظم عظیم علم مانده‌تر خواهد بود. هیچ مالک عقلی نمی‌شناسیم که ارزش هنری قطعه‌ای از ویکتور هوگو را با پرده نقانی بیکاسو یا داستانی از گلستان سعدی با یک ترازوی معرفت بسنجد - قیاسهایی که در مبانی علم عرضه میشود همیشه با مفروضات و اگرها همراه است، هر چند بسیاری از تازه‌کاران ممکن است آن نکته‌ها را در نیابند .

اگر این هوا در سر کسی بیفتد که بخواهد از روی تفنن در کار هنری با مقیاس کمیات داوری کند باید نخست دایره قضاوت را به گوشه معینی از کارگاه پهناور هنر جهان محدود نماید تا هوای تعمیم علمی وی زانادان‌وار

در پیش داوری و داوری عام دلیر نکند . چند شاعر یا چند هنرمند را شاید بتوان از یک جنبه معین با هم مقایسه کرد، مشروط به اینکه گفت‌و شنود میان مردم اهل علم و اهل هنر آگاه صورت بگیرد و بحث جنبه قاطع و عمومی نوآموختگان پیدا نکند - و نتیجه‌گیری غیر منطقی سیاسی و اجتماعی و تعصبات و ادعاها این گونه تفنن ادبی را به جنگ هفتاد و دو ملت نکشاند . نگارنده هر گاه که در امور ذوقی و هنری بخصوص شعر فارسی مطلبی معروض میدارد مایل است که نخست مفهوم این مقدمه مبتنی بر محدودیت‌ها و نارسائی‌ها و نسبییت داوریها در مقایسه‌های ادبی و هنری در ذهن خواننده انعکاس یابد .

با این احوال ذوق و معیار زیباشناسی مردمی که با هم دیگر جناس هنری دارند (نه اینکه الزاما صد درصد در همه بخش‌های هنری هم عقیده باشند) گاهی اجازه گفت‌و شنود و شناسائی غث و ثمین میدهد . بدیهی است که این گفت‌و شنود ها جنبه جهان پلنر نهائی ندارد . وقتی سخن از برتری یک اثر هنری بر اثر دیگر مطرح میشود باید همیشه اعتراف کرد که بذهن و ذوق ما گاهی جلوه زیبایی بعضی پرده‌های هنری بیش از پرده‌های دیگر است و آنکه با ما همداستان نیست شاید خود مقایسه و معیارهای دیگر در ذهن می‌پرورد . اینقدر هست که گفت‌و شنود «تیمه علمی» ما در عالم هنر و ادب تاریکی‌ها را معین و هماهنگی‌ها را دلپذیر و در بسیاری از موارد اختلاف عقاید را آشکارتر خواهد کرد . باین ترتیب در طریق نقد و پژوهش شعر پارسی ما هم در سرزمین ادب گام بر میداریم و بیش می‌رویم و توانیم که همیشه همگام باشیم .

با عرض این مقدمه و اعتذار تفننی را که در ذهن دارم درباره بعضی از انواع بی‌شمار شعر فارسی با خوانندگان عزیزان می‌گذارم . مسلم است که هیچ اصراری در درستی یا نادرستی بی‌چون و چرای این نظرها نمی‌توان داشت . اینگونه تفنن هنری قاعدتا به ذوق گروهی سازگار و به ذوق بعضی دیگر ناپسند خواهد آمد . همینقدر که گروهی از اهل ادب و هنر جهان پس از فرو رفتن در ژرفای این معانی بانکارنده همداستان شوند باب گفتگو بازتر خواهد شد . امید هست که بعدها همکاری اندیشمندان هنرمند نوشته‌های مرا ترمیم و بهبود بخشد . اگر از این پژوهش و اندیشه‌ها در وادی فرهنگ و شعر پارسی که سال‌ها در ذهن پرورده‌ام مختصر فایده‌تی نصیب خوانندگان آید برای نگارنده بسیار شادی بخش خواهد بود. همیشه شایق بوده‌ام که در شعر پارسی درها را از میان انبوه سخن‌ها جدا کنم و بذوق خود زیبایی‌های خیره‌کننده را به همزبانان نشان بدهم . هموطنی ما در همزبانی و هم‌فرهنگی و هم‌نگاهی است . اشتیاق دارم که از راه این گفتگوی ادبی با خوانندگان شعر دوست پارسی‌زبان رشته آشنائی و همدلی برقرار سازم و آنجا که چراغ عقل و علم فروزش آشکار را ندارد شمع بدست بیاورم .

پس از چندین شکست‌های شیبی یارب توان دیدن که شمع دیده افروزیم در محراب ایتروست

معیاری در زیباشناسی

شعر پارسی

(۱)

دورنمایی از دواصل همزاد

سخن در پوست می گویم که جان این سخن غیبست
نه در اندیشه می گنجد نه آنرا گفتن امکانست

بحث ما از کنار شعر غنائی پارسی آغاز میشود. چون زوی سخن با همه خوانندگان اهل ادب است کوشش بکار می رود که بحث جنبه تخصصی پیدا نکنند و از طریق مثالها که زیاد ملال آور نباشد مطلب روشن شود. باین ترتیب به تعریف تخصصی نمی پردازیم که شعر چیست و اهمیت مراعات وزن و آهنگ و دستور زبان بر چه میزان است. کافتاب آمد دلیل آفتاب - به عقاید تاریخی که از زمان ارسطو و افلاطون دفاتر سبک شناسی و ادب تطبیقی جهان را انباشته کاری نداریم که آن خود بحثی دامنه دار و شناخته شده است.

سخن را از شعر سنتی فارسی آغاز میکنیم که کلام موزون خیال انگیز است، مانند بسیاری (نه همه) از اشعار فردوسی و سعدی و حافظ و مولوی و دیگران. این نکته را می پذیریم که خوانندگان با شعر فارسی سنتی آشنایی کافی دارند و اندیشه های زیبا و کلمات فاخر شاعران پارسی زبان محیط هنری مغزشان را از دیر زمانی تلمیح کرده است. برای ایشان توضیح فنی و تخصصی شعر و انواع آن و نقش اندیشه و زنجیر کلمات و صنعت در عبارت ضرورت ندارد.

در این بحث اصراری روی موسیقی و الفاظ شعر نداریم. بلندی روح سخن و فصاحت بیان و صنعتگری در جلوه دادن دانش اندیشه های زیبا را بیشتر در نظر می آوریم، هر چند توت گفتار و هماهنگی و ترصیع کلمات را نادیده نمی گیریم.

آنچه که نگاشته میشود شمه ای است از افکاری که در جستجوی معیار زیباشناسی برای باز شناختن شاهکارهای شعر از میان انبوه اشعار متوسط و خوب بذهن این خدمتگذار فرهنگ و علوم جهانی رسید و امید می رود که در محضر دانشمندان و پژوهندگان ایران بی حاصل ننماید.

در کتابهای کارشناسان ادب قواعد بسیار می یابیم که بر اساس آن شعر خوب و زیبا را از ناخوش و نازیبا باز می شناسند. چون این گونه کتابهای تخصصی را اهل ادب خوب می شناسند - تکرار گفته ها و نوشته ها مورد نظر نیست.

همینقدر یادآور میشویم که در کتابهای سخن شناسان تعاریف و نشانه های از شعر خوب آورده اند که کم و بیش ذهن اهل ادب را مشغول داشته است. (۱) غالب تعاریف شعر بر پایه خیال انگیزی و وزن و قافیه است. قواعد تمیز شعر خوب مانند همه داوریهای هنری اگر

چند بظاهر علمی آراسته جلوه کند باز پای بند ذوق خصوصی است. از گویاترین این سخنان قدما همان است که خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب اساس الاقتباس آورده و در فصل اول وزن شعر فارسی دکتر خانلری انعکاس یافته. «صناعت شعری ملکه ای باشد که با حصول آن بر ایقاع تخیلاتی که مبادی انفعالاتی مخصوص باشد بوجه مطلوب قادر باشد و اطلاق اسم شعر در عرف قدما بر معنی دیگر بوده است و در عرف متأخران بر معنی دیگر است. و محققان متأخران شعر را حدی گفته اند جامع دو معنی بوجه اتم، و آن این است که گویند شعر کلامی است مخیل، مولف از اقوال موزون متساوی مقفی... و نظر منطقی خاص است به تخیل، و وزن را از آن جهت اعتبار کند که به وجهی اقتضاء تخیل کند. پس شعر در عرف منطقی کلام مخیل است و در عرف متأخران کلام موزون مقفی، چه به حسب این عرف، هر سخنی را که وزنی و قافیتی باشد، خواه آن سخن برهانی باشد و خواه خطابی، و خواه صائق و خواه کاتب و اگر همه به مثل توحید خالص یا هدایات محض باشد آنرا شعر خوانند و اگر از وزن و قافیه خالی بود و اگر چه مخیل بود آنرا شعر نخوانند و اما قدما شعر کلام مخیل را گفته اند و اگر چه موزون حقیقی نبوده است...»

نگارنده در این مقالات به تکرار گفته های بزرگان اهل ادب روی نمی آورد، آنچه که عرضه میدارد بیشتر بخشی از اندیشه های خود اوست در جستجوی معیاری در زیباشناسی هنری بصورتی برهنه و بی زیور. تکیه نگارنده در این مقالات بیشتر بر روی پای بستهای مانند دو اصل زیر و بر اساس دقایقی خواهد بود که وی در ذهن خود از حدیثها پیش پرورانیده است - اما باید در نظر داشت که هیچگاه نمی توان بقواعد و اصول عالم ادب و هنر بصورت قاطع و جزئی نگاه کرد.

جهان هنر تاب سلطه منطق بی چون و چرا و فارغ از استثنا و ذوقیات را ندارد و ضرورتی در کار نیست که هر چه در وادی شعر و هنر است با حکمت و ریاضی و فیزیک و طبیعت بخوانند. دقایق و اصولی را که عرضه میشود باید نمودار مدار حساسیت تا اثرات نگارنده در کار شعر پارسی بینداشت. در کار ادب و هنر بهیچ روی دشوار نخواهد بود که ما شاهدی بیابیم که مطلبی را باصطلاح عوام نمی یابند، چنین شواهدی را باید روشنگر معیار ذوقها دانست نه حجت در درستی یا نادرستی قضایا.

بررسی در درستی و نادرستی قضایا کار کارگاه عقل و علم است، در نگارستان هنر خواه ناخواه اختیار در دست دل می افتد. ناچار کشش و کوشش این نگارنده نیز مانند دیگر اهل ادب تا حدودی در نگارش و بیان نشان دادن زیبایی هائی است که صاحب بیان در ذهن میبرد. احتمال مکالمه خواننده و نویسنده در این فرصت از راه «دل آگاهی» بیشتر از راههای دیگر بنظر میرسد:

خود جهان جان سراسر آگهیست
هر که بی جانست از دانش تهیست
غیر نطق و غیر ایما و سجد
صد هزاران ترجمان خیزد زدل
اینک نخست دو نکته از دقایقی را که در ذهن دارم
بعرض میرسانم آنگاه در مقالات بعد با ذکر مثالها و شواهد

از اشعار بزرگان مطلب روشن تر خواهد شد. باز تکرار میکنم که این معیارها بهیچوجه نمی‌تواند مانند قوانین فیزیکی عمومیت داشته باشد - زیبایی در همه دیده‌ها یکسان نیست و دقایقی که معروض میشود به تنهایی کافی نیست ولی آنها را نادیده نباید گرفت - براین منوال بحث خودمان را از کنار این اصول که شاید کمتر بدان توجه شده آغاز میکنیم، و اگر مکالمه ما ادامه یافت به بحث در نکات و لطایف دیگر می‌پردازیم و در همه حال خواننده را یادآور میشویم که:

صد نکته غیر حسن بیاید که تا کسی

مقبول طبع مردم صاحب نظر شود
 اصل ۱ - یکی از عوامل که شعر پارسی غیر توصیفی مانند اشعار عاشقانه یا عارفانه یا پند و حکمت را لذت بخش و از دید فرهنگی و زیباشناسی تا اندازه‌ای جهان پسند میکند آن است که شاعر در بیان خود طبیعت را سرمشق (مدل) قرار دهد و عوامل و عناصری را که میخواهد از شادی‌ها و رنج‌ها و روابط انسانی و اجتماعی عرضه کند با نظایر طبیعی آنها در آمیزد یا بسجد. شاعر در تشبیهات و تمثیلات خود فی‌المثل از ماه و خورشید و گل و بلبل و آب و خاک و لثویح و شام و زادن و مردن و گفتن و شنیدن و مهر و کین و وصل و فصل و نظایر آنها سخن براند. به پدیده‌های طبیعی ساده بیشتر نظر داشته باشد تا به ادوات و آلات و روش‌های بکاربردن عملی آنها در زندگی اجتماعی.

شعر خوب میتواند مایه علمی و مفهوم معرفت را به وجهی دلپذیر عرضه کند بشرط آنکه وارد درس و بحث جزئیات علم و فن نشود - شعر باید به «مایه معرفت» که از طبیعت سرچشمه میگردد نزدیکتر باشد تا به جزئیات تدوین شده معارف و صنایع. «مایه طبیعت» به شعر روح و لطافت می‌بخشد. جزئیات و حواشی و درس و بحث تخصصی و صنعتی که به سازمان مدون علوم نزدیکتر است از سادگی و قوت و قدرت تاثیر پرواز شعر می‌کاهد. علم عقل را به زنجیر میکشد و شور و هیبت شعر ناب اندیشه را از پای بندیهای جامعه آزاد میکند.

اصل ۲ - وقتی شاعر بجای طبیعت و طبایع، بجای سیر برون و درون، ساخته‌های جامعه را بعنوان سرمشق (Model) در شعر راه میدهد و فی‌المثل روابط انسانی و تأثرات یا توصیف معشوق و ممدوح خودش را با نظایر آنها می‌سجد، غالباً از زیبایی شعر کاسته میشود. در سنتهای هنری شیوه اینگونه توصیف‌ها بیشتر مخصوص ناظمین یا نثرنویسان ویا اهل علم است و بندرت در متن شعر ناب قرار میگیرد. شرح جزئیات امور صنعتی (تکنولوژی) و اجتماعی از لطافت شعر میکاهد و آنرا احیاناً به نثر یا سخن منظوم بدل میکند. (۳)

در امور علمی تجربی و علوم طبیعی لنگرگاه دانش و عروة الوثقی معرفت روشن کیهان اعظم و جهان آفرینش است. آنجا دیگر ذوقها کمتر مجال ترکتازی می‌یابند. خواسته‌های دل و هوای خاطر متفکران در برابر روشن طبیعت ناچیز می‌شود. از اینروست که علم جهانی بوجود می‌آید مباحثات بر مدار دقیق علوم ریاضی و فیزیک استوار میگردد، تصرف در الفاظ و بازی با کلمات فیلسوف نمایان در برابر مشهودات طبیعی دیگر کاری از پیش نمی‌برد.

مثلاً چنانکه میدانیم سه میانه مثلث همدیگر را در يك نقطه قطع میکنند این اصل در تهران و نیویورک امروز همان است که در مصر و یونان دوهزار سال پیش بود یعنی احساسات خصوصی و ملی و اجتماعی بشر در آن نفوذی ندارد.

اصل اول گرایش ذهن است بسوی مجردات و وارستگی‌ها، از راه طبیعت - سفری است بسرمزول شعر ناب که ما در این تفنن ادبی در مرکز دایره هنر قرار داده‌ایم - پروازی است آزاد، دست‌افشان و رقص‌کنان، با بالهای اندیشه، بر فراز مادیات بدوی. شاعر که زبان طبیعت زیبارا خوشتر از نان و جاه و مال درمی‌یابد، آنرا پایگاهی قرار میدهد برای پرواز به فضاهای پاک‌تر و برتر و فراتر.

اصل دوم همزاد منفی اصل مثبت بالاست - گرایش است بسوی جزئیات، روشهای جامعه، مانند علم و صنعت و جامعه‌شناسی و تاریخ نویسی و امثال این فعالیتها که بیشتر در عهده نثر نویسان است.

باین ترتیب شعری که به تأثرات و به خواسته‌های طبیعی درون ما و به روان برهنه آدمی و مردمی نزدیکتر باشد، با مقیاس هنری که در این مقاله در پیش گذاشته‌ایم، آراسته‌تر و خوش‌تر از نظمی است که با تساوی سایر شرایط به زندگانی اجتماعی و تمدن و علم و صنعت نزدیکتر باشد.

وصف زندگی مردم ایران پنجاه سال پیش مانند شرح سفر از تهران به مشهد بهتر است بزبان نثر گفته شود - اگر هم این وصف به نظم درآید باز از مرکز شعر محص و طبیعی دور خواهد بود.

در عشق و ندای دل و حتی گرفتاریهای اجتماعی که با کانون اصلی روان ما سروکار دارد اگر با مقیاس‌های طبیعی و مراعات سنتهای شعر سروده شود میتواند شعر دلپذیر بیار بیاورد. اگر در گریه‌های روان آدمی را بزبان تخصصی علمی دوزخ تشبیه و قیاس با کارگاه طبیعت در قالب شعر عرضه کنند سخن صورت نظم پیدا می‌کند و از شعر ناب دور می‌نشیند.

با این تعریف، هر چند که ما در این گفتار فقط به شعر سنتی فارسی می‌پردازیم علی‌الاصول روح شعر و هنر محض را بصورت‌های مختلف مثلاً در بعضی آثار نقاشی نو Abstract و سبتهای خیالی انگیز هم می‌توان باز شناخت.

نه نگارنده سر آن دارد و نه شایسته است که این اصول را اصول عقلی مسلم جلوه دهیم. همینقدر احتمال میرود که در دشتی که پای استدلال جویین است این نکته‌ها به نسبت معیار مناسبی برای گفت و شنود دست‌دهد و تا اندازه‌ای با ذوق بسیاری از اهل ادب جهان انطباق یابد. باین ترتیب بروی خط مستقیمی که از صغر بسبب بی‌نهایت می‌رود آنچه که در شعر نزدیکتر به تقلید و تشبیه روشهای علمی تخصصی یا روال کار صنایع و ادوات ساخته بشر باشد پائین‌تر از آن افکار می‌نشیند که شاعر در آن زیبایی طبیعت یا روابط ساده زندگی بشر را سرمشق خود قرار میدهد. شعری که با اندیشه‌های ساده و طبیعت والا هم‌آغوش است بدید جهانی غالباً زیباتر از آن دیگر است، چون شعر و هنر بالقبای ساده زیست انسان، با مجردات

اندیشه‌های او، بیشتر سروکار دارد تا با صنعت و تقلید ساخته‌ها و پرستی اشخاص و اشیاء Gadgets، چنین ترکنازی و سود و سودا و حکمت طلبی و فایده‌جوئی بیشتر در میدان علوم عملی و صنعت است - Applied

Sciences and Technology شعری که از طبیعت و اجتماعات ساده بشری ارشاد بیاید بدوق این نگارنده نزدیکتر است تا آنچه که از کارخانه و صنعت و واقعیات روزانه جوامع بشری سرچشمه بگیرد. البته عرضه‌داشتن نقش‌هایی از صحنه‌های عام و زیبایی جوامع بشری در تالار فرهنگ ضروری است. نثر آزمایان و داستان‌نویسان و روزنامه‌نگاران در عرضه کردن این آثار فرهنگ هنری استادی بسیار دارند. آشنائی این متخصصان با شعر و ادب و فرهنگ و هنر محققا می‌تواند کلامشان را گیراتر و دلپذیرتر کند. ولی وارد کردن جزئیات کار زندگی و صنعتی و اجتماعی روزانه در شعر اگر بسیار استادانه نباشد جنبه معرفت‌مآبی یا ابتذال پیدا میکند. مثلاً شاعر آنگاه که از کاروان احیاء و بانگ جرس زعمان یا قفس و آزادی، عشق و منی و می و مطرب و رنج و شادی محنود و بی‌بایان و روشهای اساسی روابط انسان‌ها در جامعه بنحو کلی صحبت میکند نوای سخن طبیعی و شاعرانه است. ولی هرچه جزئیات علمی و فنی و اجتماعی این امور بیشتر وارد شعر شوند شعر به جنبه زندگی روزانه گزارش نویسی و مقاله نویسی نزدیکتر میشود و از نیروی آوایی آسمانی آن میکاهد.

شک نیست که بعضی آثار هنری و نظم‌هایی که به منظوره‌های اجتماعی یا سیاسی به رشته در می‌آورند ممکن است برای پرورش افکار عمومی و جامعه آموزشی و شایسته‌تر از شعر ناب باشند. ولی در این مقاله نگارنده بسودهای مادی یا اخلاقی و اجتماعی نظر ویژه‌ای ندارد. بحث وی درباره شناخت شعر ناب از نظم‌ها و در نظر است. شعری که در روان آدمی اثر کلی طبیعی تا حدی فارغ از نظامهای اجتماعی و فایده‌جوئی‌هایی گوناگون میکشد و پدید بیاورد - نوایی که از دل شورنده برخاسته و در گوش جان شنونده آشنا اثر بگذارد - نه آن سخنی که بر اساس برنامه پیش حساب شده بخصوصی بپردازد از بی جای دادن روان آدمی در پرونده اجتماعی و نظم نر آورده باشند.

بهر حال شعر ناب و نظم خوش و نقاشی و موسیقی و نمایش‌نامه‌ها و داستان‌های اجتماعی هر کدام بجای خود ارزشمند است. در این گفتار میکوشیم که شعر ناب را از نظم‌های کم‌شور جدا کنیم و این نه آن است که شعر ناب را از دید بیش و کم فایده آن برتر یا فروتر از نظم‌ها و دیگر آثار هنری بشماریم.

عکس این اصول هم تا اندازه‌ای معتبر است مثلاً سردبیر چیره‌دستی که در روزنامه‌ها مسائل سیاسی روز را تحلیل میکند از افراط در ذکر گل و بلبل و ساز و آواز و رنگ و بوی و پروازهای شاعرانه بیهیز خواهد جست. اعتبار کار او بیشتر در ارزیابی دقیق سیاسی اوست تا خیال‌انگیزی و وجد و شور و تحریک احساسات خواننده.

هر چند سیر در حواشی این نظرها بسیار جالب است ولی ناچار باید از این بحث چشم‌پوشیم تا به بهنا نرویم و سر رشته سخن را برای همراهی خوانندگان بدست نگهداریم.

در اینجا باز به خوانندگان تصدیق میدهم که این دو اصل و علی‌الاصول کلیه معیارهای هنری را نباید دستور قاطع پنداشت. ولی در عین حال شاید خوانندگان و دانشمندان ادیب موافقت بفرمایند که روی آن اصول کلی که پیشنهاد کرده‌ام و نظایر آن که گفته خواهد آمد در ذهن خود مطالعه و تیرین کنیم. بکار بردن نظامهای علمی در همه حال روشنگر اندیشه‌های نرهم‌افتاده ذهن‌ها خواهد بود.

اگر کسی در داوری تند براند ممکن است بعضی نظم‌های ست مانند این بیت موزون را که با اصل یک هم‌وزان است شعری خوش بداند.

دلبر جانان من برده دل و جان من
درده دل و جان من دلبر جانان من

هر چند واژه‌های دلبر و جان و دل و جانان و بردن همه ساده و طبیعی‌اند ولی سخن پروازی ندارد. نظم در رده‌ای نیست که ما در آن سخن میکوشیم - مختصات سنتی شعر و هنر بچشم نمی‌آید نظم در ردیف پائینی است، اندیشه بلندی بچشم نمی‌خورد.

جز این دو اصل نو که عنوان کردیم، اصول سنتی ادب جهان را نادیده نباید گرفت. شعر باید پیامی دربر داشته باشد نقش اندیشه‌ای را تصویر کند - ترصیع کلمات باید چنان باشد که عروس سخن را در میان دیگر خویر و بیان شناخته شده مخفی ادب سر بلند سازد - از تکرار نقش‌های دیگران و جابجا کردن واژه‌ها و تکلف در وزن و قافیه به چنگ نیامده باشد.

زبان شعر و صحنه هنری آن جزئی از فرهنگ معین گروهی از مردم است. مختصات سنتی شعر مانند لفظ و آهنگ باید در چارچوب (کادر) همان فرهنگ قرار بگیرد. روشی است که مثلاً شعر فارسی نمی‌تواند کلمات نامانوس فراوان از زبان‌های بیگانه در بر بگیرد، یا پیوسته اصطلاحات و اوزان و اشارات اجتماعی فرهنگ‌های دیگر را بکاروان. درست است که هنرمند و شاعر مانند عالم پای بند مقررات فشرده طبیعی نیستند، ولی سر انجام هر شاعری که پیامی برای گروهی دارد ناچار باید در متن فرهنگ و سنت‌های ادبی همان گروه سخن بیاورد.

شعری که در خور آن باشد که در دیوان فرهنگ ملتی جاودانه ثبت شود باید معنی نو و گفتار دلنشین داشته باشد. معنی و استخوان‌بندی تفکر و روابط بین اجزاء صحنه شعر چیزی است که بدون آن اگر هم ظاهر سخن آراسته باشد درون آن تهی خواهد بود. هرچه معنی و ترکیبات الفاظ نوتر و سخن از تقلید و تکرار گفته‌ها و شنیده‌ها دورتر باشد شعر گرانباتر است. بدین میزان تقلید مکرر و ضعیف گفته‌های زیبا و قوی کهن بزرگان فرهنگ، سخن جهان‌آرای و دیرپای و گرانقدر نخواهد بود. چنانکه از مجموعه کشتی کشتی غزل که صدها گوینده گشاده زبان در عصر ما پرداخته‌اند یک سفینه حافظ وار در دریای شعر فارسی به‌شناوری در نیامد.

معیاری در شناسایی زیباییهای شعر و هنر

نگارنده بانهایت ارجی که به اهل علم و ادب می‌گذارد و در کارگاه معرفت خویشین را از هر گونه تمنا و غرضی برکنار می‌شمارد وقتی انبوه تخته‌پاره‌های مکررات نظم پارسی را بروی دریای شعر می‌بیند گاه به تلخی و تأسف بخود می‌گوید:

من و سفینه حافظ که جز در این دریا

بضاعت سخن درفشان نمی‌بینم

در مقالات آینده در حدود فرصت و توانائی دور از اغراض و آلام و گرایش‌های ناروای نفس نقدها را عیاری خواهیم گرفت - نمونه‌هایی از زیبایی‌های نهان سخن بزرگان ادب گذشته و معاصر را از پس پرده اندیشه‌های خیال‌انگیز بدر خواهیم کشید. در این سیر و نقد از تفسیر آیات و قصه‌ها و داستان‌ها و مراجعه به کتاب‌های لغت نامانوس بدور می‌مانیم که برنامه این کار مختصر متوجه دید جمال و جلوه زیباشناسی شعر دری است.

هرچند بحث نگارنده در این مقالات بیشتر متوجه شعر سنتی پارسی است ولی محتوای اصولی که عرضه شد تا اندازه‌ای جنبه جهانی دارد. بر این مبنا اگر لحظه‌ای وزن و قالب شعر را بکنار بگذاریم معیارهای پیشنهادی

در باره شعر نوی پارسی و علی‌الاصول شعر دیگر کشورها نیز صادق خواهد بود.

آن بخش از زیبایی شعر که از طبیعت سرچشمه می‌گیرد از مرز زبان‌های مختلف برمی‌گذرد. همچنین مفهوم اصل دوم که شعر را به نظم و نثر نزدیکتر میکند پای بند زبان مخصوصی نیست.

حواشی:

۱- مانند پنج رساله افلاطون (ترجمه دکتر محمود صناعی) - چهار مقاله عروضی - المعجم فی معانی اشعار المعجم - اساس الاقتباس خواجه نصیر طوسی - قابوس نامه - تاریخ سیستان بیست مقاله قزوینی - سبک شناسی بهار - وزن شعر فارسی (دکتر پرویز خانلری).

۲ - از قرن‌ها پیش کلام منظومی را که موضوع آن پرواز شعری و نقش هنری ندارد یا کار به درس و بحث علمی و تخصصی می‌کشد «نظم» نامیده‌اند، نامشعر.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی